

404

کمی فکر کنیم چاقوی زندگی ما چیست؟ چه مهارت یا تخصصی داریم که خیلی از جاها به کار می آید؟ اول کمی در تاریخ به عقب برگردیم و یک خاطره از روزهای دور بخوانیم. ظهر بود که دزدها ریختند به روستایمان. صدای تیر که بلند شد، همه سراسیمه از خانه بیرون آمدند. دزدها تهدید کردند هرچه آشرفی، پول، طلا، نقره، مس، روغن و آذوقه و حتی کشک دارید، به خانه کدخدا بیاورید که اگر نه، هرچه دیدید از چشم خود دیده اید! چاره ای نبود و کدخدا هم همه هست و نیست مردم را تحویل دزدان داد. روستا چهار قاطر داشت که هر چهارتا را دزدان برای یدک کشیدن مال مردم استفاده کردند و اگر چیزی هم باقی ماند، دیگر امکان بردنش را نداشتند وگرنه آن را نیز می بردند.

اما غلامرضا بیشتر از همه سوخت! آمده بود جلوی دزدان بایستد و مقاومت کند که نه تنها همه دارایی اش را بردند، بلکه می خواستند او را بکشند؛ اما به وساطت روحانی و کدخدای ده، فقط به شکستن کتفش اکتفا کردند. همه مردم روستا را در خانه کدخدا حبس کردند. بعد از چند ساعت، تنها غلامرضا جرئت کرد که در خانه کدخدا را باز کند و فهمید که دزدان رفته اند و همه بیرون آمدند. همان شب، در خانه کدخدا جمع شدند و حساب و کتاب کردند که چه رفته است و چه مانده است. غلامرضا داروندارش مشتی پول و آشرفی بود که رفته بود و از زندگی اش تنها چند گوسفند مانده بود و چاقوی (وسیله ای که پنبه دانه را از کولک پنبه جدا می کند) که حالا تمام زندگی او بود. حدود یک ماه بعد، غلامرضا تصمیمش را گرفت. چاقویش را برداشت و گفت می رود تا بخت خود را در پایتخت بیازماید. هرچه نزدیکان گفتند اثری نکرد و آخر رفت. حکایت های مختلفی از رسیدن غلامرضا به تهران نقل می شود اما هرچه بود وقتی به تهران رسید، زمستان شده بود و گرمای خانه و کاشانه اش تبدیل به سوز و سرمای آن روزهای تهران! در بازار تهران بساط پنبه پاک کنی پهن کرد و چیزی نگذشت که با همت و مهارت کارش سکه شد. هنوز ۵ سال از آمدنش به تهران نگذشته بود که ثروت و اعتباری پیدا کرد که هرگز تصور رسیدن به آن را هم نداشت! غلامرضا با ثروتی که در تهران اندوخت به محل خودش برگشت و زمین ها و املاک بسیاری در ولایت خود خرید و پس از آن به کشاورزی پرداخت. آنچه خواندیم تلخیصی از حکایت پدر پدربزرگ دکتر اصغر محمدی خانامان بود که به تازگی در کتابی با عنوان «در جستجوی دانایی: از خانامان تا استکھلم» منتشر شده است.

دکتر محمدی می گوید حکایت چاقوی غلامرضا بعدها بخشی از حکایت زندگی من شد. اواسط دهه ۴۰ وارد دانشگاه آریامهر (صنعتی شریف امروز) شدم و سالها بعد به عنوان نماینده سازمان انرژی اتمی ایران در مرکز تحقیقات هسته ای سوئد کار می کردم. اما سال ۱۳۵۸ از سمت عزل شدم و نه تنها شغلم را، که حتی بورس تحصیلی ام را از دست دادم. وضعی به مراتب بدتر از اوضاع غلامرضا! فکر می کردم با توجه به سوابق و ارتباطاتم پستی، مدیریتی یا حداقل کارشناسی ای با حقوق بالا در شرکتی معتبر به من پیشنهاد می شود؛ اما به هر دری که میزدم، در بسته بود! آنجا بود که یاد غلامرضا و چاقویش افتادم و اینکه چاقوی من چیست؟ به این نتیجه رسیدم که باید از اول شروع کنم و همه تحصیلات و تجربه تخصصی ام را کنار بگذارم. روزگاری در دوران دانشجویی جوشکاری را به خوبی یاد گرفته بودم. برای همین، به استخدام یک کارخانه خودروسازی به عنوان جوشکار درآمدم و سپس از طریق همین جوشکاری مسیرم را مجدد پیدا کردم و بعدها استاد دانشگاه استکھلم سوئد شدم!

تجویز راهبردی: آیا شما در سبد مهارت های طلبگی خود چیتو دارید؟

دو تجویز زیر را جدی بگیرید: .

یکی از مشکلات زندگی امروزمان این است که اغلب مهارتها و تخصص هایمان آن قدر کوچک و محدود است که تنها یک یا دو جا بیشتر مخاطب برایش پیدا نمی شود! تخصص گرایی بد نیست که خیلی هم خوب است، اما زندگی همیشه طبق روال جلو نمی رود. پس تا دیر نشده این سؤال صریح و سخت را از خود بپرسیم که چه مهارت یا تخصصی داریم که همه جا (یا حداقل خیلی از جاها) به کار می آید و مردم حاضرند در قبال به دست آوردن آن هزینه کنند.

مهم تر از آمادگی مهارت محور (مهارت چیتویی) باید آمادگی روانی تفکر چیتویی نیز داشت. به عنوان مثال، فردی به حوزه آمده است و سال ها عمر خود را در تحصیل علوم حوزوی صرف کرده است و سه سال هم در مدارس و مراکز تخصصی گشته و کار متناسب با دانش خود و طلبگی اش پیدا نکرده است و حالا فکر می کند که چون علوم حوزوی خوانده، حتما باید در رابطه با همان دروسی که خوانده کار کند. ۳۰ سال آینده اش را می خواهد به خاطر عمری که در آموختن علوم حوزوی گذاشته است، قربانی کند. این در حالیکه کار طلبگی کردن در جامعه می تواند هیچ ارتباطی به دروسی که طلاب در حوزه می خوانند نداشته باشد. نه اینکه یک غیر طلبه بتواند آن را انجام دهد، بلکه یک طلبه وقتی هویت طلبگی اش را به دست آورد، می تواند با آموختن مهارت های طلبگی و به دست آوردن چیتوی طلبگی اش، به جامعه خدمات طلبگی ارائه کند و برای خود، جایگاه مناسب اجتماعی ایجاد کند. در کنار آن نیز اگر نتوانست در خود حوزه علمیه و مرتبط با علوم حوزوی کاری پیدا کند که معیشتش را با آن تامین کند، نیاز به خروج از طلبگی و انجام کارهای غیر طلبگی نیست، بلکه می تواند از طریق مهارت های طلبگی، وظایف خود را در قبال جامعه انجام دهد و در کنار آن با تولید محصولات طلبگی معیشت خود را تامین کند. پس شما باید بگردید و چیتوی طلبگی خود را پیدا کنید. مطالعه سرگذشت حجه الاسلام باقری می تواند به شما در این زمینه به عنوان یک نمونه عینی کمک کند.